

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ

اکبر صیادکوه* علی رحمانیان**

دانشگاه شیراز

چکیده

در میان آفرینندگان آثار ادبی، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، جایگاه ویژه‌ای دارد. این تمایز و برجستگی در گرو عوامل متعددی است از جمله این‌که حافظ در پدیدآوردن آثارش، شگردهای هنری فراوانی را به‌کار بسته که بسیاری از آن‌ها به رفتار و کارکرد وی با زبان و شیوه‌ی واژه‌گزینی و واژه‌چینی او بر روی زنجیره‌ی سخن مربوط است. حافظ‌پژوهان بسیاری تمام تلاش خود را به‌کار بسته‌اند تا خود را در جهان ذهن و زبان حافظ وارد کنند؛ اگرچه بسیاری از این تلاش‌ها، به نتایج ارزشمندی دست یافته اما هنوز «ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ» در آغاز راه است و هر روز شاهد تلاش‌های پی‌گیر در شرح، تفسیر و گره‌گشایی از منظوره‌ای خواجه‌ی شیراز و به ویژه کشف رمز و راز ظرافت‌های کلام وی هستیم و هر کس از زاویه‌ای دیگر به آثار وی می‌نگرد. توانمندی حافظ در فراخوانی و احضار واژگان بر روی زنجیره‌ی گفتار و نیروی تداعی‌گری ذهنی وی، بر کسی پوشیده نیست. در این مقاله برای نشان دادن گوشه‌ای از این توانمندی‌ها، کارکرد و پیوند هنری دو واژه یا اصطلاح «دل» و «زلف» در غزلیات حافظ بررسی شده است. در دیوان حافظ این دو واژه در حدود ۷۸ مرتبه (در واحد بیت) با هم و مرتبط با یک‌دیگر به کار رفته‌اند که در هر بار با تصویر و تعبیری متفاوت روبرو می‌شویم. در این مقاله این کارکردهای هنری در ۲۲ دسته تقسیم شده که بررسی و تحلیل آن‌ها از اهداف اصلی این مقاله است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، تداعی یا فراخوانی واژگان و معانی، دل، زلف، شیوه‌ی تعبیر و تصاویر هنری.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی ak_sayad@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی ali.rh1359@gmail

۱. مقدمه

بررسی ظرافت‌ها و لطایف شعر حافظ، امری بسیار دشوار است؛ چون وقتی به بافت، ساختار، مضامین و معانی زبان حافظ می‌نگریم، مسایل گوناگون و فراوانی ذهن را به خود مشغول می‌کند و به‌راستی محقق درمی‌ماند که به صید کدام‌یک از آهوان تیزپای معنا یا صورت بپردازد؛ چون معنا و صورت هم‌پای هم پرورده شده‌اند؛ باید از انسجام، لحن، موسیقی کلام، طنز و رمز سخن حافظ، سخن گفت یا از معانی و مضامین پوشیده و ضمنی و چندجانبه‌ی آن؛ تقدیم و تأخیرهای بلاغی را باید بررسیید یا هم‌خوانی واژگان و ترکیبات خوش‌تراش و صورت‌های خیالی پخته و روان و نافذ آن را زیر ذره‌بین گذاشت. کوتاه سخن این‌که از هر حوزه و دریچه‌ای که دانش‌های گوناگون ادبی، نظیر معانی، بیان، بدیع، شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی، گفتمان (Discourse)، هرمنوتیک، دستور، موسیقی، عروض و... بر روی ما گشوده‌اند، می‌توان به سخن و زبان حافظ نگریست. مثلاً در همین حوزه‌ی دانش معانی که متأسفانه کم‌تر بدان توجه شده و بی‌تردید بخشی از موفقیت‌های هنری حافظ در گرو کاربست و بهره‌گیری از همین ابزارهایی است که در حوزه‌ی این دانش قرار می‌گیرند، ترفندها و راه‌های فراوانی وجود دارد که به کمک آن‌ها می‌توان تا حدودی به جهان ذهن و زبان حافظ وارد شد. برای نمونه اگر بر روی کارکردهای هنری ضمائر اشاره‌ی «این» و «آن» در دیوان حافظ تأملی داشته باشیم، درمی‌یابیم که حافظ از همین واژگانی که تقریباً کارکرد و دایره‌ای بسته دارند و کم‌تر می‌توان در حوزه‌های صور خیال و زیبایی‌شناسی بر دوش آن‌ها باری نهاد، هنرمندانه بدانان مسئولیت‌های دیگری بخشیده و بخشی از منظوره‌ای پوشیده‌ی خود را که کمتر بر روی زنجیره‌ی گفتار می‌نشینند، به کمک آن‌ها به مخاطب رسانیده است. به دو بیت زیر از حیث لحن و شیوه‌ی گفتمان بنگرید و بر روی کاربرد واژه‌ی «این» و «آن» کمی درنگ بفرمایید:

«آن» پیک نامور که رسید از دیار دوست آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست
دل دادمش به مژده و خجالت همی برم «زین» نقد قلب خویش که کردم نثار دوست
(حافظ، ۱۳۶۸: ۶۰)

حافظ بر اساس شَمّ زبانی یا به‌طور اکتسابی پی برده که «این» و «آن» جز کاربرد دستوری و خودکار زبانی، می‌توانند کارکردهای بلاغی و زیبایی‌شناسانه‌ای هم داشته باشند؛ یعنی اشاره‌ی به نزدیک و دور می‌توانند به‌طور ضمنی و در یک فضای طنزوار

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ _____ ۶۳

یا متناقض‌گونه، معانی بزرگداشت یا خوارداشت را هم به مخاطب منتقل کنند؛ آگاهی از همین امکان، گاهی بر جنبه‌ی هنری سخن حافظ بسیار افزوده است. هم‌چنین اگر به شیوه‌های «قصر و حصر سخن» در دیوان حافظ بنگریم، به ظرایفی دست می‌یابیم که به برخی از کارکردهای هنری آن در فصل «قصر و حصر» دانش معانی اشاره شده است. شیوه‌ی قصر یا فروگرفت شکوه‌آمیز و طنزآمیز حافظ در بیت زیر شایان توجه است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناخت بس
(همان، ۲۶۹)

هدف از طرح این مسأله بیشتر این است که تأکید کنیم که بخش بزرگی از جنبه‌های هنری غزلیات حافظ به رفتار او با زبان برمی‌گردد که بیش‌تر آن‌ها در حوزه‌ی دانش معانی قرار می‌گیرد؛ دانشی که هنوز آن‌گونه که باید در زبان فارسی مورد توجه واقع نشده و هم‌چنان سایه‌ی سنگین زبان عربی بر آن سنگینی می‌کند. با اعتقاد بر این‌که حافظ یکی از توانمندترین سخن‌سرایان زبان پارسی است که هم در حوزه‌ی ساختار و نشان‌دن مفردات و ترکیبات خوش‌تراش و شاعرانه بر روی زنجیره‌ی گفتار مهارت و استادی ویژه‌ای دارد و هم در حوزه‌ی صورخیال و پیوند بین عناصر و پدیده‌ها، گوی سبقت را از بسیاری ربوده است؛ در این پژوهش درباره‌ی کارکردهای زوج شعری «دل» و «زلف» و پیوندهای فراوان و شگرفی که حافظ بین آن‌ها ایجاد کرده، سخن به میان آمده است. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین توانمندی حافظ در این رفتار با زبان، به بهره‌گیری وی از واژه‌ها و قدرت تداعی معانی مرزناشناس حافظ و حوزه‌ی گسترده‌ی صورخیال وی مربوط است. سلاجقه با استناد به گفته‌ی ساموئل تیلر کالریج (Samuel Taylor Coleridge) (۱۷۷۲-۱۸۳۴) چگونگی ترکیب کلام و نقش اجزای سازنده‌ی شعر را از عوامل مهم شعریت یافتن قلمداد می‌کند. (سلاجقه، ۱۳۸۹: ۴۵ و ۴۷) و حسن‌لی معتقد است: «شاعرانی که استعداد شاعرانگی بیش‌تری دارند، به همان میزان در فراخوانی واژه‌های متناسب و بهره‌کشی از آن‌ها قدرت بیش‌تری دارند. (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۱۰۷) و علی‌پور «کلمه را ماده‌المواد می‌داند و به‌گفته‌ی رابرت فراست استناد می‌کند که گفته است: شعر نوعی اجرا به وسیله‌ی کلمات است. گاه توانایی شاعر تنها در قدرتش در احضار کلمات است. هرچه شاعر در گزینش واژگان وسواس و دقت بیش‌تری داشته باشد به همان نسبت در انتقال

تجربیات خود موفق‌تر است...» (علی‌پور، ۱۳۸۷: ۳۷ با اندکی تصرف) و حافظ گویا این رمز را به‌خوبی دریافته و به کمک آن زبانش را بر صدر آثار زیبای فارسی نشانده است. خرمشاهی که درنگ شایانی بر حافظ داشته، معتقد است: «زبان حافظ اوج پختگی و پروردگی زبان شعر فارسی در پایان قرن هشتم و به بعد است...» (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۳)

در دیوان وی بین بسیاری از واژه‌ها روابط پیچیده و متعددی به چشم می‌خورد. خرمشاهی ذیل توضیح «آه و آینه»، از این دو واژه، با عنوان «یک زوج شعری» یاد کرده و به زوج‌های شعری دیگری چون: سنگ و سبو، ذره و آفتاب و کیش و قربان نیز اشاره کرده است. (ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۵۲۲) به نظر می‌رسد «زلف و دل» نیز از زوج‌های شعری مهم حافظ هستند که تاکنون از این حیث، کم‌تر بدان‌ها توجه شده است؛ اگرچه بارهای معنایی بسیار زیادی در دیوان حافظ بر دوش آن‌ها نهاده شده است؛ باید یادآور شد که در طی سال‌های اخیر به این بخش از توانمندی حافظ، توجه بیش‌تری شده و شاهد نگارش مقاله‌ها، کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های متعددی در این حوزه هستیم؛ برای نمونه می‌توان به مقاله‌ها و کتاب‌های زیر اشاره کرد: «مانایی حافظ در گرو چیست» از حسن‌لی؛ «نظری و گذری به حضور ساقی در شعر حافظ» از صدرا ذوالریاستین و «بنیاد بر کرشمه‌ی جادو» از عزیز شبانی و کتاب‌های یک قصه بیش نیست، ذهن و زبان حافظ، فرهنگ واژه‌های ایهامی در اشعار حافظ و... که بسیاری از آن‌ها را می‌توان پیشینه‌ی این پژوهش به‌شمار آورد.

۲. شیوه‌ی پژوهش

برای به انجام رسانیدن این پژوهش، نخست دیوان حافظ به تصحیح مرحومان قزوینی-غنی، از آغاز تا پایان مطالعه شد و از همه‌ی شواهد موردنظر یادداشت‌برداری گردید. هم‌چنین از فرهنگ‌های مختلف، از جمله برخی از فرهنگ‌های اصطلاحات عرفانی و شرح‌های مختلف حافظ، برای دریافت معانی مختلفی که برای این دو واژه در نظر گرفته‌اند، بهره بردیم. بعد از جمع‌آوری شواهد، آن‌ها را در ۲۲ دسته جای دادیم و در هر مدخل به تبیین پیوندهای ایجاد شده بین آن‌ها پرداختیم. البته در کنار این منظور اصلی، به شیوه‌ی فراخوانی واژگان و چگونگی تأثیر این دو واژه در حوزه‌ی صورخیال

حافظ نیز نیم‌نگاهی انداخته‌ایم. امید است که این پژوهش در شناخت بیشتر و دقیق‌تر ما از حافظ شیرازی و سبک وی، گامی هرچند کوچک برداشته باشد.

۳. کارکردهای دو واژه‌ی «زلف» و «دل» در ادب

بی‌تردید حوزه‌ی معانی و قدرت واژه‌ها با یک‌دیگر بسیار متفاوت هستند، برخی از واژه‌ها و اصطلاحات، معانی و جنبه‌های ایهامی متعددی را برمی‌تابند و برخی توانمندی کم‌تری در این زمینه دارند؛ البته شیوه‌ی نشان دادن واژه بر روی زنجیره‌ی گفتار هم در این امر دخالت فراوانی دارد. حافظ از شاعرانی است که در این زمینه قدرت شگفت‌انگیزی از خود نشان داده است؛ ذهن فعال و جست‌وجوگر وی با فراخواندن هر واژه یا اصطلاحی، سلسله‌ای از واژگان و تعبیر دیگر را به دنبال خود می‌کشد و آن‌گاه از میان همه‌ی تصاویر و تعبیر فراهم آمده، نمونه‌ای را که خود بیش‌تر می‌پسندد و از جهات مختلف، پیوند و تناسب بیش‌تری با منظورش دارد، برمی‌گزیند. حسن‌لی با دیدی شاعرانه این توانمندی شگفت‌انگیز حافظ را چنین توصیف کرده است: «حافظ با هنرمندی ویژه‌ی خود در یک بیت، دست همه‌ی واژه‌ها را در گردن هم انداخته، پای آن‌ها را در هم پیچیده و آن‌ها را در هم صدایی هنری خاصی، به حمایت از یک‌دیگر واداشته است.» (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۱۱۷)

یکی از ویژگی‌های آثار حافظ و هر اثر هنری دیگر، چندصدایی بودن آن است. این ویژگی که به اختصار بدان «تأویل‌پذیری» می‌گوییم، بی‌تردید در حوزه‌ی زبان پارسی، در غزلیات حافظ پررنگ‌تر است و همین ویژگی سبب شده که غزلیات وی بیش از هر اثر دیگری، تاکنون شرح و تفسیر شود. این خصلت به عناصر و عوامل گوناگون و فراوانی وابسته است که برشمردن آن‌ها فراتر از حوصله‌ی این مقاله است؛ اما در هر حال یکی از عوامل این تأویل‌پذیری «پیوند واژگان به شیوه‌ی هنری» و «تراکم معنایی» است که به رستاخیز در کلام می‌انجامد و حافظ در این‌گونه هنرنمایی‌ها، گوی سبقت را از همگان ربوده است.

این مقاله صرفاً به بررسی کارکردهای زوج شعری و شاعرانه‌ی «زلف» و «دل» در شعر حافظ اختصاص یافته است. به اعتقاد شبانی، رابطه‌ی این دو واژه در دیوان حافظ «به صورت یک تم، تکرار می‌شود.» (شبانی، ۱۳۸۴: ۱۸۲) دو واژه‌ای که چه در حوزه‌ی ادب عرفانی و چه در حوزه‌ی ادب غنایی، کارکردها و کاربردهای بسیار زیادی دارد و

نقد و تحلیل کاربردهای هنری این دو واژه یا بهتر بگوییم «اصطلاح» از توان یک مقاله بسیار فراتر است؛ چون می‌توان بدان از دیدگاه‌های مختلف زبان‌شناسی، بلاغی، ساختاری و نظایر آن نگریست. نخستین کاربرد ظریف این پیوند در بیت دوم از نخستین غزل دیوان حافظ، مشاهده می‌شود که با رمز و راز زیبایی بدین شکل در کنار هم نشسته‌اند:

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها
سلاجقه درباره‌ی جایگاه و اهمیت این غزل اعتقاد دارد که این غزل هم‌چون فهرستی بر دیوان حافظ است و «عناصر اصلی این شعر در واقع نماینده‌ی بخش مهمی از عناصر کلیدی و اصلی شعر حافظند و جان‌مایه‌ی اصلی یا پیام شعر او را در خود فشرده ساخته‌اند...» (سلاجقه، ۱۳۸۹: ۴۸) محبتی نیز در این باره معتقد است: «این غزل - چونان مقدمه‌ی مثنوی - تقریباً مانیفست روحی و فکری و هنری حافظ است که به کوتاهی و زیبایی کلیت و تمامت شعر و فکر او را می‌نمایاند...» (محبتی، ۱۳۸۶: ۲۲۲-۲۲۶) بنابراین نشان‌دن این مضمون در بیت دوم نخستین غزل حافظ، خود گویای جایگاه این مسأله و موضوع در ذهن خواجه‌ی شیراز است. بنابراین بررسی کارکرد این زوج شعری در دیوان حافظ، می‌تواند از موضوع‌های مهم در شناخت دقیق‌تر ما از حافظ باشد.

منصور پایمرد در مقاله‌ی محققانه و باریک‌بینانه‌ی خود با عنوان «دل مرکز معنایی شعر حافظ»، با آوردن دلایلی و با در نظر گرفتن بسامد فراوان واژه‌ی «دل» معتقد است که «مرکز معنایی و حتی صوری اشعار حافظ، همین واژه است و دیگر شخصیت‌های حقیقی و مجازی شعریش به گونه‌ای با آن پیوند می‌خورند و هر کدام نسبت به درجه‌ی قرب و بعدشان با وادی دل، هم‌چون سیاراتی در مدارهای گوناگونی به گرد این خورشید در گردشند. برای مثال، چگونه می‌توان به معنای رمزی واژه‌هایی هم‌چون زلف، چشم، غمزه، کرشمه، ابرو، لب و ... پی‌برد، بی‌آن‌که ارتباط آن‌ها را با دل در نظر نیاوریم و چند و چونی این پیوندها را آفتابی نکنیم.» (پایمرد، ۱۳۸۴: ۵۶-۵۷)

این دو واژه در منابع و فرهنگ‌های مختلف، به‌ویژه فرهنگ‌های اصطلاحات عرفانی، بخش مهم و بزرگی را به خود اختصاص داده‌اند. زلفی که به گفته‌ی ملامحسن فیض: «گاه از مطلق ماسوی به زلف تعبیر کنند. چه هم‌چنان‌که زلف پرده و نقاب روی محبوب است، هر یک از کائنات و کثرات حجاب ذات و نقاب وجه واحد حقیقی

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ _____ ۶۷

است و از این جاست که از عدم انحصار موجودات و کثرات تعینات به درازی زلف و عدم انتهای آن تعبیر می‌نمایند.» (فیض، ۱۳۵۴: ۱۵)

هم‌چنان‌که ملامحسن فیض، باب اول از رساله‌ی مشوق را به زلف اختصاص داده است، شرف رامی نیز در کتاب ارزشمند خود، *انیس العشاق*، باب اول را «در صفت موی» نگاشته است و نخست گونه‌های مختلف آن را با دقت تعریف کرده و سپس کارکردهای تشبیهی آن‌ها را توضیح می‌دهد. وی ضمن برشمردن اسامی متعدد و متفاوتی که برای زلف و مو در زبان فارسی و عربی متداول است، به صد کارکرد مجازی آن در زبان فارسی پرداخته است: «و آنچه تعلق به پارسی‌گویان دارد، آن است که حقیقت زلف را از روی مجاز صد اسم نهاده‌اند، چنان‌که: بنفشه، سمن‌سا، سنبل، نافه‌گشای و...» (رامی، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۶)

غرض از بیان این مطالب این است که گستره‌ی معنایی این دو واژه کمی روشن شود و یادآوری این نکته که به سبب گستردگی حوزه‌ی کارکرد این دو واژه در ادب، به ویژه ادب عرفانی، در این مقاله به‌ناچار بیش‌تر به بیان رابطه‌های صوری این دو اصطلاح که در دیوان حافظ هم‌چون دو شخصیت داستانی نقش بر عهده می‌گیرند، پرداخته می‌شود. حسن‌لی در مقاله‌ی «زلف تابدار حافظ» به برخی از شگردهای حافظ در کاربرد واژه‌ی زلف پرداخته و از دیدگاه تناسب واژگانی و تراکم معانی، آن را بررسی کرده است. اما کارکرد دل که به نظر می‌رسد مرکزی‌ترین و حساس‌ترین عنصر ادبیات غنایی و عرفانی به شمار می‌آید، وضعیتی بسیار شگفت‌تر دارد. بر اساس پژوهش پایمرد، در دیوان حافظ «دل و ترکیبات آن ۶۰۷ بار به کار رفته است و واژه‌ی هم‌معنای آن یعنی قلب ۱۵ بار» (پایمرد، ۱۳۸۴: ۵۶) و این بدون در نظر گرفتن معانی و معادل‌های مجازی چون: جام، جام جم، قدح، باده، آئینه، خانه و... است. در ادامه به بررسی بسامد این دو واژه در دیوان حافظ می‌پردازیم تا ببینیم ذهن خلاق خواجه‌ی شیراز چه پیوندهایی بین واژه‌ی «زلف» و «دل» ایجاد کرده است.

۴. پیوند زلف و دل در دیوان حافظ

بر اساس پژوهشی که نگارندگان بر روی دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی انجام دادند، در مجموع ۷۸ بار حافظ در دیوان خود این دو واژه را با پیوندهای معنایی آشکار و پنهانی که دارند، در روی زنجیره‌ی گفتار و در واحد یک بیت به کار برده است که ما

آن‌ها در ۲۲ مدخل کلان‌تر جای داده‌ایم. بی‌تردید اگر بخواهیم با نگاهی جزئی‌نگرانه بدین مسأله بنگریم، مدخل‌ها تعدادشان بسیار فراتر از این رقم خواهد رفت و این نشان‌گر این است که حوزه‌ی خیال و دگرگونه‌اندیشی حافظ چه قدر گسترده و شاعرانه است که این همه مضمون خلق شده است؛ به گونه‌ای که اگر بر بنیاد کاری که شرف‌الدین رامی در انیس‌العشاق انجام داده و به اعتقاد دکتر شفیعی کدکنی کار بسیار جالب و ارزشمندی است (ر.ک. شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۶۲) کارکردهای مجازی این دو واژه را نگاه کنیم، می‌بینیم تقریباً همه‌ی مواردی که شرف‌الدین رامی در فرهنگش به آن‌ها اشاره کرده، حافظ به کار برده است؛ به عبارت دیگر کم‌تر تشبیه یا کارکرد مجازی برای این دو واژه می‌توان یافت که حافظ آن را به کار نبسته باشد. مثلاً برای زلف معانی مجازی نظیر سمن‌سا، بنفشه، سنبل، نافه‌گشای، عنبرین، عنبربوی، شام، شام، غریبان، شب، شیرنگ، عمر دراز، سایه، چین، هندو، دل‌دزد، دل‌بند، دل‌بر، دل‌دار، دل‌کش، کمند، دام، خم‌اندرخم، سلسله و... را فراوان به کار برده است. بر اساس شواهدی که در زیر نقل خواهد شد، حافظ در کاربرد این پیوند، به معانی پوشیده‌ی عرفانی و مجازی زلف توجه بسیار داشته است. در این صورت، زلف نماد کثرات می‌شود و به گونه‌ای، همه دست در آن زلف خم‌اندرخم می‌زنند یا شکار آن می‌شوند:

از دام زلف و دانه‌ی خال تو در جهان
یک مرغ دل‌نماند نگشته شکار حسن

(حافظ، ۱۳۶۸: ۳۹۴)

غمزه‌ی ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ
زلف جانان از برای صید دل گسترده دام

(همان، ۳۰۹)

در ادامه فقط به بیان مدخل‌های اصلی پیوند معنایی و واژگانی این دو واژه بر اساس بسامد آن‌ها می‌پردازیم.

۴. ۱. دام زلف و صید دل

زلف در ادب فارسی و به ویژه در زبان حافظ، کارکردهای فراوانی یافته است. شاید یکی از برجسته‌ترین نقش‌ها برای زلف همان نقش قهرمانی و حماسی است که در پیش‌تر شواهد نقل شده در این مقاله به چشم می‌خورد؛ زلفی که می‌تواند هزار دل را به یک تار مو و راه هزار چاره‌گر را از هر چارسو به راحتی ببندد و هیچ‌کسی هم

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ _____ ۶۹

نمی‌تواند در برابر آن بایستد. طبیعی است که چنین شخصیتی برای ذهن پویایی چون ذهن حافظ، می‌تواند تصاویر و تعبیر متعددی بیافریند و واژه‌های فراوانی چون کمند، صید، اسارت و... را تداعی کند و به دنبال آن تعبیر هنری متنوعی ساخته شود:

به دام زلف تو دل مبتلای خویشان است بگش به غمزه که اینش سزای خویشان است
(همان، ۵۰)

و ز برای صید دل در گردنم زنجیر زلف چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی
(همان، ۴۳۳)

در خم زلف تو افتاد دل از چاه زنج آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد
(همان، ۱۱۱)

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش
(همان، ۲۷۶)

زلف دلبر دام راه و غمزه‌اش تیر بلاست یاد دار ای دل که چندینت نصیحت می‌کنم
(همان، ۳۵۲)

رواست در بر اگر می‌تپد کبوتر دل که دید در ره خود پیچ و تاب دام و نشد
(همان، ۱۶۸)

ز آشفتگی حال من آگاه کی شود آن را که دل نگشت گرفتار این کمند
(همان، ۱۸۰)

دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست وز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد
(همان، ۱۰۹)

مضمون در دام زلف افتادن دل، به صورت‌های مختلف در ادبیات یاد شده، تکرار گردیده؛ اما شیوه‌ی بیان و گزینش واژگان به گونه‌ای است که مخاطب این تکرار را چندان متوجه نمی‌شود. شایان توجه است که تقریباً در همه‌ی شواهد، جاندار انگاری دل به تحرک سخن افزوده است. افزون بر این ترفند، پیوند معنایی و انسجام هنری بین واژه‌ها بر موسیقی درونی بیت افزوده است؛ به گونه‌ای که بیش‌تر واژه‌ها با هم‌دیگر روابط پنهان یا آشکاری دارند.

۲.۴. «دلبری»، «دلکشی»، «دلزدی»، «دلداری» و «دلبندی» زلف

از شواهد زیر چنان برمی‌آید که «زلف» در دیوان یا در اندیشه‌ی حافظ، یک شخصیت

۷. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۲، تابستان ۹۲ (پیاپی ۱۶)

حماسی و طرار دارد که هر کاری که بخواهد از عهده‌ی آن برمی‌آید؛ نه تنها دل را که دین را هم می‌برد و بی‌گفت‌وگو راهی جز تسلیم‌شدن در برابر او وجود ندارد؛ تا آن‌جا که بر گردن صبا هم بند می‌نهد. حافظ با شخصیت‌بخشی به پدیده‌هایی از جمله «زلف و دل» به پویایی و تحرک سخن کمک شایانی کرده است. انتخاب صفاتی چون: دل‌بر، دلکش، دل‌دزد، دل‌بند، دین‌بر و... که همه بر کنش دلالت دارند، در شواهد زیر این پویایی را دو چندان کرده است:

مشو حافظ ز کید زلفش ایمن که دل برد و کنون در بند دین است
(همان، ۵۵)

بی‌گفت‌وگوی، زلف تو دل را همی‌کشد با زلف‌دلکش تو که را روی گفت‌وگوست
(همان، ۵۹)

من دوست‌دار روی خوش و موی دلکشم مدهوش چشم مست و می صاف بی‌غشم
(همان، ۳۳۸)

به زلف گوی که آیین دلبری بگذار به غمزه‌گوی که قلب ستم‌گری بشکن
(همان، ۳۹۹)

زلف دل‌دزدش صبا را بند بر گردن نهاد با هواداران رهرو حیل‌هی هندو ببین
(همان، ۴۰۲)

دلا همیشه مزن لاف زلف دل‌بندان چو تیره‌رای شوی کی گشایدت کاری؟
(همان، ۴۴۳)

حافظ دگر چه می‌طلبی از نعیم دهر می می‌خوری و طره‌ی دل‌دار می‌کشی
(همان، ۴۵۹)

به نام طره‌ی دل‌بند خویش خیری کن که تا خداهش نگه دارد از پریشانی
(همان، ۴۳۵)

زلف دل‌دار چو زَنار همی‌فرماید برو ای شیخ که شد بر تن ما خرّقه حرام
(همان، ۳۱۵)

۴.۳. دل و بوی زلف

زلف با مواد خوش‌بو کننده پیوند استواری دارد و این امر از گذشته تا کنون همواره متداول بوده است؛ بنابراین در ذهن حافظ با آمدن کلمه‌ی زلف، کلمه‌ی «بو» تداعی شده است. آن‌گاه حافظ از این امر رایج استفاده کرده، هنرمندانه گرفتاری و در دام‌افتادن

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ _____ ۷۱

دل را شاعرانه بدان پیوند زده است؛ به عبارتی دقیق‌تر، گرفتاری و پای‌بندی دل را به زلف این‌گونه تعلیل کرده که خواننده و مخاطب را تسلیم نظر خویش کند.

عمری ست تا ز زلف تو بویی شنیده‌ام ز آن بوی در مشام دل من هنوز بوست
(همان، ۵۹)

دلم که لاف تجرد زدی کنون صد شغل به بوی زلف تو با باد صبحدم دارد
(همان، ۱۱۹)

صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می‌آورد دل شوریده‌ی ما را به بو در کار می‌آورد
(همان، ۱۴۶)

زلف چون عنبر خامش که ببوید هیئات ای دل خام طمع، این سخن از یاد ببر
(همان، ۲۵۰)

هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن‌سای تو خوش
(همان، ۲۸۷)

و این شیفتگی به بوی، موجب خون شدن دل همه گردیده است:
به بوی نافه‌ای کآخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دل‌ها
(همان، ۱)

بر اساس شواهد بالا و بیش‌تر شواهدی که در این مقاله بدان‌ها استناد شده، این نکته استنباط می‌شود که در اکثر موارد، حاکمیت و قدرترانی مربوط به زلف است و دل در برابر آن منفعل می‌باشد.

۴.۴. زنجیر زلف و دل دیوانه

در اندیشه‌ی حافظ، بلندی و مفتول‌بودن زلف، نخست زنجیر را تداعی کرده و به‌دنبال آن واژه‌ی دیوانه، فراخوانده شده است؛ آن‌گاه از پیوند بین آن‌ها در یک فضای متناقض و رمانتیک و حماسی، دل وارد این بازی می‌شود. دیوانه را به زنجیر می‌کشند؛ پس برای مهار جنون دل، چه زنجیری بهتر از سلسله‌ی زلف:

باز مستان دل از آن گیسوی مشکین، حافظ ز آن‌که دیوانه همان به که بود اندر بند
(همان، ۱۸۱)

گفتمش سلسله‌ی زلف بتان از پی گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد
(همان، ۱۴۲)

- دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم
(همان، ۳۴۷)
- بعد از این دست من و زلف چو زنجیر چند و چند از پی کام دل دیوانه روم
(همان، ۳۶۰)
- ای که با سلسله‌ی زلف دراز آمده‌ای فرصت باد که دیوانه‌نواز آمده‌ای
(همان، ۴۲۲)

۴.۵. زلف، مأمن و پناهگاه و اقامتگاه دل است

از نکات قابل توجه و جالب در دیوان حافظ، این است که افزون بر این‌که پدیده‌ها و اشیا در دیوان حافظ نقش متعدد می‌یابند و بر اساس آن تعبیر و مضامین متعددی آفریده می‌شود، گاهی نقش‌های متضاد و تعبیر مختلف و متناقض در دیوان حافظ مشاهده می‌شود. شواهدی که در این قسمت آمده با شواهد قسمت قبل کمی رودررو قرار می‌گیرد و این مطلب شاهده‌ی بر حوزه‌ی بسیار فعال صورخیال حافظ است و از گونه‌ی پارادوکس‌های عرفانی به‌شمار می‌آید.

- عقل اگر داند که دل در بند زلفت چون خوشست عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
(همان، ۱۰)
- ز بس که شد دل حافظ رمیده از همه‌کس کنون ز حلقه‌ی زلفت به در نمی‌آید
(همان، ۲۳۷)
- مخال ای دل که در زنجیر زلفش همه جمعیت است آشفته حالی
(همان، ۴۶۳)
- صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد
(همان، ۱۲۲)
- مقیم حلقه‌ی زلف است دل بدان امید که حلقه‌ای ز سر زلف یار بگشاید
(همان، ۲۳۰)
- مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید وز ان غریب بلاکش خبر نمی‌آید
(همان، ۲۳۵)

۴.۶. یمان استوار دل با زلف

در برخی از مواقع به صورت طبیعی برخی واژگان، واژگان و مضامین دیگری را تداعی

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ _____ ۷۳

می‌کنند. مثلاً وقتی دام، مطرح می‌شود به دنبال آن دانه و مرغ و شکار هم تقریباً راحت‌تر فراخوانده می‌شوند؛ اما گاهی برای پیوند بین مقوله‌هایی که در عالم واقع ربطی به هم ندارند، به ذهنی نکته‌یاب و مضمون‌آفرین و تخیل‌پرورد، نیازمند است؛ همانند شواهد زیر که حافظ بین زلف و دل و پیمان‌بستن یک رابطه‌ای درست کرده است؛ به نظر می‌رسد که حافظ با دیدن زلف و گره‌های آن به مفهوم بستن، رسیده و بعد از آن پیمان‌بستن در ذهنش تداعی شده و بعد به رابطه‌ی دل و پیمان در یک فضای غنایی و رماتیک دست یافته است.

چو نافه بر دل مسکین من گره مفکن که عهد با سر زلف گره‌گشای تو بست
(همان، ۳۲)

خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد
(همان، ۱۱۵)

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود
(همان، ۲۲۳)

دلی که با سر زلفین او قرار داد گمان میر که بدان دل قرار باز آید
(همان، ۲۳۵)

اما اعتمادی به این عهد نیست:

دلا همیشه مزن لاف زلف دلبندان چو تیره‌رای شوی کی گشایدت کاری؟
(همان، ۴۴۳)

۴.۷. زلف، چین، دل، سفر

گویا ذهن نکته‌یاب حافظ با دیدن زلف و درازی و حلقه‌های آن، با یک رابطه‌ی ایهامی، «چین» فارسی را تداعی کرده است و به دنبال این تداعی، تداعی جناس‌گونه‌ی چین در ذهن او آمده است و با تداعی واژه‌ی چین، به یاد دوری مسافت چین افتاده است. چینی که در نظر قدما جایی بسیار دوردست بوده است. بدنبال چنین فراخوانی‌هایی، با وارد کردن دل در این فضا، مضامینی عاشقانه و شاعرانه خلق گردیده است. دل به سفر بی‌بازگشت چین زلف می‌رود:

تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند
(همان، ۱۹۲)

در چنین طره‌ی تو دل بی حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد
(همان، ۱۰۲)

در چنین زلفش ای دل مسکین چگونه‌ای؟ کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو
(همان، ۴۰۸)

مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادِ وزان غریب بلاکش خیر نمی‌آید
(همان، ۲۳۵)

جالب توجه است که در مضامینی که حافظ با این رابطه‌ها ساخته است، دل، شخصیتی فعال‌تر به دست آورده و بیش‌تر پویایی‌ها و تحرکات از او سر می‌زند و کم‌تر منفعل برخورد کرده است.

۴. ۸. اسارت جاویدان دل در زلف

در یک مجموعه‌ی فکری منسجم هم‌چون دیوان حافظ، همه‌ی اجزا با یک‌دیگر هم‌خوانی دارند. زلف که زنجیر می‌شود، اسیر و دیوانه‌ای هم حضور می‌یابد و در چنین شرایطی، زلف دام می‌شود و به دنبال آن «دانه»، هم که از لوازم آن است، فراخوانده می‌شود. این هماهنگی به بهترین شکل ممکن در ابیات زیر که در یک فضای عرفانی شکل گرفته، مشاهده می‌شود:

به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی شد که بازآید و جاوید گرفتار بماند
(همان، ۱۷۸)

من کی آزاد شوم از غم دل چون هر دم هندوی زلف بتی حلقه کند در گوشم
(همان، ۳۴۰)

عمری است تا دلت ز اسیران زلف ماست غافل ز حفظ جانب یاران خود مشو
(همان، ۴۰۶)

سَبَّتْ سَلْمَى بِمُدْغِيهَا فَوَادِي وَ رُوْحَى كُلُّ يَوْمٍ لِي يُنَادِي
(همان، ۳۴۸)

هم‌چنان‌که ملاحظه می‌شود و در بخش‌های پیشین هم اشاره گردید، زلف اغلب هم‌چون یک قهرمان حماسی، حلقه در گوش دیگران می‌افکند و آن‌ها را هندوی خود

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ _____ ۷۵

می‌کند و دل را اسیر خود می‌نماید؛ به عبارتی دیگر، در یک فضای عاشقانه و رمانتیک، حافظ از یک سلسله عناصر متضاد استفاده می‌کند که همین بر زیبایی زبانش می‌افزاید.

۹.۴. گم شدن دل در چین و شکن زلف

رابطه‌ی بین انبوهی و سیاهی و پرپیچ و خم بودن که می‌تواند نتایج فراوانی را در پی داشته باشد، در ذهن حافظ مضمون «گم شدن» را فراهم آورده است، بیت‌های زیر این نکته را بیان می‌کنند:

باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش کاین دل غم‌زده سرگشته گرفتار کجاست؟

(همان، ۱۹)

شبی دل را به تاریکی زلفت بازمی‌جستم رخت می‌دیدم و جامی هلالی بازمی‌خوردم

(همان، ۳۱۸)

دل حافظ شد اندر چین زلفت بَلَّيْلٌ مُّظْلِمٌ وَاللَّهُ هَادِي

(همان، ۴۳۸)

صبا ز حال دل ما چگونه شرح دهد که چون شکنج ورق‌های غنچه تو برتوست

(همان، ۵۸)

۱۰.۴. آشوب و بی‌قراری دل از کمند زلف

زلف در بیش‌تر موارد یک شخصیت تأثیرگذار معرفی شده که دل، تحت قدرت اوست. در چنین فضایی با دیدن زلف و شکل و شمایل آن در ذهن حافظ، کمند، حلقه، آشوب و آشفتگی (پیشانی)، مار و داغ تداعی شده است. دوباره اشاره می‌شود که به صورت طبیعی در فضای یک غزل باید واژه‌هایی که با آن تناسب بیش‌تری دارد، وارد شود؛ ولی خواجه‌ی شیراز که قصد نوآوری دارد، همانند دیگر موارد، ترفند تازه‌ای پیش می‌گیرد و از واژه‌ها و تناسبات فضاهای غیرمعمول و حتی متضاد کمک می‌گیرد تا شعرش را در فضایی ناآشنا تر بکشاند و با آشنایی‌زدایی و ساختارشکنی، مخاطب را به اوج لذت هنری برساند. از شواهد زیر این مطلب استنباط می‌شود:

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کآن جا سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت

(همان، ۹۴)

دلم ز حلقه‌ی زلفش به جان خرید آشوب چه سود دید، ندانم، که این تجارت کرد؟

(همان، ۱۳۲)

دل ما را که ز مار سر زلف تو بخت از لب خود به شفاخانه‌ی تریاک انداز

(همان، ۲۶۴)

چنین که در دل من داغ زلف سرکش بنفشه‌زار شود تربتم چو در گذرم

(همان، ۳۳۰)

۴. ۱۱. زلف و آشفته‌گی و بی‌قراری دل

در ابیات زیر، بی‌قراری و پشیمانی زلف در شکل ظاهری‌اش، در ذهن حافظ بی‌قراری دل را تعلیل کرده است؛ به ویژه که دلی در آن‌جا خانه کرده است:

زلفین سیاه تو به دل‌داری عشاق دادند قراری و ببردند قرارم

(همان، ۳۲۵)

دل من در هوای روی فرخ بود آشفته هم‌چون موی فرخ

(همان، ۹۹)

۴. ۱۲. پناه‌جستن دل‌های فراوان در مامن زلف

یکی از مضامین حافظ در پیوند با زلف و دل، این است که زلف جایگاه دل‌های بسیاری است. جالب است که گاهی تعبیری پارادوکسی در نتیجه‌ی این پیوند حاصل شده است؛ برای نمونه، چندین آشنا در زیر زنجیر زلفت جای گرفته‌اند.

به ادب نافه‌گشایی کن از آن زلف سیاه جای دل‌های عزیز است به هم بر مزنش

(همان، ۲)

زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست راه هزار چاره‌گر از چارسو بیست

(همان، ۳۰)

ای که در زنجیر زلفت جای چندین خوش‌فتاد آن‌خال‌مشکین بر رخ رنگین

(همان، ۱۴)

همای زلف شاهین شهپرت را دل شاهان عالم زیر پر باد

(همان، ۱۰۴)

۴. ۱۳. آرامش‌جویی دل از زلف

فراخوانی واژگان مناسب و دستیابی به مضامین ادبی و پیوند بین موضوع‌هایی که فقط با تخیل بسیار قوی، می‌توان بدان رسید، مخاطب را به تحسین وامی‌دارد؛ در ابیات

پیوند «زلف» و «دل» و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ _____ ۷۷

زیر حافظ با جان‌بخشی به زلف و دل، فضایی پرحرکت در سخن ایجاد کرده و در واقع، زلف را به‌جای معشوق یا پادشاه حُسن نشانده و در چنین فضایی مهم‌ترین نیاز عاشق را که وصال و آرامش در کنار معشوق است، به‌خوبی پرورانده است:

ظل ممدود سر زلف توام بر سر باد کاندرین سایه قرار دل شیدا باشد

(همان، ۱۵۷)

آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل همه در سایه‌ی گیسوی نگار آخر

(همان، ۱۶۶)

اگر دلم نشدی پای‌بند طره‌ی او کی‌اش قرار در این تیره خاکدان

(همان، ۴۴۲)

۱۴.۴. حرمت جویی دل از معشوق

در ابیات زیر نیز حافظ بیش‌تر با جان‌بخشی به شخصیت اصلی یعنی دل، سخن را مخیل کرده است. دل از معشوق درخواست می‌کند که حرمت او را نگه‌دارد؛ چون در مأمَن زلف، پناه‌جسته است. شیوه‌ی حسن تعلیل حافظ در این ابیات بر زیبایی سخن وی افزوده است:

گو دلم حق وفا با خط و خالت دارد محترم دار در آن طره‌ی عنبر شکنش

(همان، ۲۸۱)

دلم را مشکن و در پا مینداز که دارد در سر زلف تو مسکن

(همان، ۳۸۹)

چو دل در زلف تو بسته است حافظ بدین‌سان کار او در پا می‌فکن

(همان، ۳۸۹)

۱۵.۴. غیرت دل به زلف

غیرت چه در یک فضای عارفانه و چه عاشقانه، از مضامین مهم و پر بسامد شعر حافظ است. به صورت طبیعی، حافظ با آوردن زلف که بخش زیادی از زیبایی معشوق بدان وابسته است و در فرهنگ ما پوشیدگی آن همواره مورد توجه بوده است، غیرت را تداعی می‌کند. ابیات زیر این پیوند را به خوبی نشان می‌دهند:

تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد هر دلی از حلقه‌ای در ذکر یارب یارب است
(همان، ۳۱)

تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست دل سودازده از غصه دو نیم افتادست
(همان، ۳۶)

۱۶.۴. سپردن دل به زلف و نهادن دل در زلف

در این تعبیر هم، موضوع منفعل بودن دل و نیاز به زلف به گونه‌ای بیان شده است:
هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده‌ایم هم دل بدان دو سنبل هندو نهاده‌ایم
(همان، ۳۶۵)

گفتی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست؟ در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم
(همان، ۳۶۵)

۱۷.۴. یاد زلف، کار صبح و شام دل است

در این تعبیر هم موضوع منفعل بودن دل و نیاز به زلف به گونه‌ای دیگر بیان شده است.
حافظ در مصراع دوم با قرار دادن درد به‌عنوان مشبه به ظرافتی به‌کار برده و یاد رخ و
زلف معشوق را چون دردی جدانشدنی از عاشق تصویر کرده است:
ذکر رخ و زلف تو دل‌م را دردی است که صبح و شام دارد
(همان، ۱۱۸)

۱۸.۴. پیوند بین دل، موی و میان علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اگر چه در این بیت، منظور حافظ زلف یا موی معشوق نیست، اما در یک پیوند ایهامی
باز دست از زلف بر نداشته است و آن را در مرکز شیوه‌ی تعبیر خود نشانده است. در
این بیت، تکرار فراوان برخی از واج‌ها از جمله «م»، موسیقی برون‌ی دل‌نشینی را ایجاد
کرده است:

نشان موی میانش که دل در او بستم ز من پرس که خود در میان نمی‌بینم
(همان، ۳۵۸)

۱۹.۴. ناز زلف و نیاز دل

در این تعبیر نیز همان نقش حماسی که حافظ برای زلف یا سلسله در نظر گرفته بود، به چشم می‌خورد و در نهایت، دل حریف زلف نمی‌شود و ناز معشوق است و نیاز عاشق:

صد باد صبا این جا با سلسله می‌رقصند این است حریف ای دل تا باد نیپمایی
(همان، ۴۹۳)

در تعبیر زیر هم موضوع منفعل‌بودن دل و نیاز به زلف، به گونه‌ای دیگر بیان شده است:
نازها ز آن نرگس مستانه‌اش باید کشید این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بایدش
(همان، ۲۷۶)

و آشفتگی زلف بنفشه از باد صبا، تداعی‌گر پیمان‌شکنی زلف دلدار و در عین حال منفعل‌بودن دل و نیاز آن به زلف است:

چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه پرشکن وه که دلم چه یاد از آن عهدشکن نمی‌کند
(همان، ۱۹۲)

۲۰.۴. در جنگ حافظ با دل، زلف هم بیکار نمی‌ماند

ناوک غمزه بیار و رسن زلف که من جنگ‌ها با دل مجروح بلاکش دارم
(همان، ۳۲۶)

آن‌که از سنبل او غالیه تابی دارد باز با دل‌شدگان ناز و عتابی دارد
(همان، ۲۴)

۲۱.۴. زلف در کارکردی جسمانی

بر خلاف بسیاری از شواهدی که نقل شد و در آن زلف کارکردی عرفانی یافته بود، در بیت زیر، زلف در مفهومی جسمانی به کار رفته و در ردیف عناصر دیگری چون چشم، عارض و خال، قرار گرفته است:

جمال‌شخص نه چشم‌است و زلف و عارض و خال

هزار نکته در این کار و بار دل‌داری است

(همان، ۶۶)

۲۲.۴. پیوندهای غیرمستقیم زلف و دل

هم‌چنان‌که پیش از این یادآور شدیم، «زلف و دل» از مهم‌ترین زوج‌های شعری حافظ به‌شمار می‌آید و بارهای معنایی فراوانی، به ویژه با بار عرفانی بر دوش آن‌ها نهاده است. در مدخل‌های پیشین، حافظ به‌صورت مستقیم از این دو عنصر بهره‌کشی کرده بود. افزون بر آن‌ها، شواهد فراوان دیگری هم در دیوان حافظ یافت می‌شود که اگرچه در ظاهر از این دو عنصر یاد نکرده، در لایه‌ی زیرین سخن می‌توان برای آن‌ها نقشی در نظر گرفت؛ به عبارتی دیگر، حافظ در اغلب مواردی که از زلف و وابسته‌های آن سخن به میان می‌آورد، با چیره‌دستی و مهارت خاص خود، هرچند بی‌ارتباط با زلف، یادی هم از دل می‌کند تا لحظه‌ای هرچند کوتاه، تداعی‌گر رابطه‌ی آن دو باشد. در شواهد زیر به برخی از این پیوندها برمی‌خوریم:

دوش در حلقه‌ی ما قصه‌ی گیسوی تو بود تا دل شب سخن از سلسله‌ی موی تو بود

(همان، ۲۱۰)

تو کافر دل نمی‌بندی نقاب زلف و می‌ترسم که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

(همان، ۴۱۲)

کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل در پیاش مشعلی از چهره برافروخته بود

(همان، ۲۱۱)

هم‌چنین شواهد متعدد دیگری در این زمینه در دست است که برای پرهیز از درازآهنگی سخن، فقط به ذکر نشانی آن‌ها بسنده می‌شود: (همان، ۱۹، ۱۲۴، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۸۰، ۳۲۲، ۳۷۰، ۴۰۲، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۶۶ و ...).

۵. نتیجه‌گیری

استادی و توانمندی حافظ در فراخوانی و احضار واژگان و ترکیبات زبان بر روی زنجیره‌ی گفتار و نیروی تداعی‌گری ذهنی وی، بر کسی پوشیده نیست. در این مقاله برای تبیین و نشان‌دادن گوشه‌ای از این توانمندی‌ها، کارکرد و پیوند هنری دو واژه یا اصطلاح «دل» و «زلف» در غزلیات حافظ بررسی شده‌است. از نتایج این بررسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- کاربرد فراوان دو اصطلاح زلف و دل و مترادف‌ها و وابسته‌های آن در دیوان حافظ، بیان‌گر توانمندی این دو واژه در انتقال معانی فراوان عرفانی و تصاویر گسترده‌ی ادبی است که در این مقاله بخش قابل توجهی از آن‌ها نموده شد.

- نشانیدن این دو اصطلاح در بیت دوم از نخستین غزل حافظ، با توجه به جایگاه این غزل در دیوان وی، گویای نقش مهم این دو کلمه در مجموعه فکری و ادبی حافظ است.

- در دیوان حافظ این دو واژه به صورت یک زوج شعری در حدود ۷۸ مرتبه (در واحد بیت) با هم‌دیگر و مرتبط با یک‌دیگر به کار رفته‌اند که در هر بار با تصویر و تعبیری متفاوت روبه‌رو می‌شویم.

- در بررسی انجام شده دست کم به ۲۲ گونه کارکرد هنری یا شیوه‌ی تعبیر شاعرانه حافظ در پیوند با زلف و دل دست یافتیم که در ۲۲ دسته، اشاره‌وار به تحلیل آن‌ها پرداخته‌ایم.

- از بیش‌تر شواهد به دست آمده این نکته استنباط می‌شود که در اندیشه‌ی حافظ این دو واژه یا اصطلاح جایگاه خاصی دارند یا به تعبیری دیگر، جزو مهم‌ترین زوج‌های شعری حافظ به شمار می‌آیند.

- بر اساس شواهد به دست آمده این‌گونه استنباط می‌شود که حافظ در اغلب موارد از زلف و دل، معانی و تعبیر عرفانی اراده کرده است.

- حافظ در ارزیابی تعبیر خود از زلف، بیش‌تر شخصیتی حماسی و قهرمانی بدان بخشیده است و در برابر، دل شخصیتی منفعل و تاثیرپذیر در برابر آن دارد.

- از مجموع نتایج به دست آمده، بدین نکته پی می‌بریم که استادی حافظ در بهره‌گیری از همه‌ی توانمندی‌های واژگان و قدرت فوق‌العاده‌ی وی در فراخوانی آن‌ها تأثیر بسیار زیادی در موفقیت هنری وی داشته و او را در پرورش ترکیبات و ارزیابی تعبیر مختلف، یاریگر بوده است.

- این موضوع، یعنی پیوند زلف با دل، به علت این‌که با مهم‌ترین موضوع‌ها و مسایل ادب عارفانه و عاشقانه مربوط است، جای بحث و تحقیق بیش‌تری دارد و این مقاله فقط به قشرهای رویین‌مطلب پرداخته است.

فهرست منابع

- پایمرد، منصور. (۱۳۸۴). «دل مرکز معنایی شعر حافظ». مجله‌ی حافظ پژوهشی، دفتر هشتم، به کوشش جلیل سازگارنژاد، صص ۵۳-۷۴.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۸). دیوان. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). دیوان. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۳). «زلف تابدار حافظ (به‌گزینی‌های حافظ در پیوند با زلف)». مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۲، شماره‌ی ۴۵-۴۶، صص ۱۱۴-۱۳۶.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۱). ذهن و زبان حافظ. تهران: نشر نو.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۷). حافظ‌نامه. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- ذوالریاستین، صدرا. (۱۳۸۴). «نظری و گذری به حضور ساقی در شعر حافظ». ساده‌ی بسیار نقش، به کوشش کاووس حسن‌لی، علمی و فرهنگی، صص ۱۵۰-۱۷۵.
- رامی، شرف‌الدین حسن بن محمد. (۱۳۸۶). فرهنگ اصطلاحات عرفانی. شامل یک فرهنگ اصطلاحات عرفانی و کتاب انیس العشاق شرف‌الدین رامی، به کوشش منوچهر دانش پژوه، تهران: فرزانه.
- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۵۹). معالم‌البلاغه. شیراز: دانشگاه شیراز.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری.
- سلاجقه، پروین. (۱۳۸۹). نقد نوین در حوزه‌ی شعر. تهران: مروارید.
- شبنانی، عزیز. (۱۳۸۴). «بنیاد بر کرشمه‌ی جادو». ساده‌ی بسیار نقش، به کوشش کاووس حسن‌لی، علمی و فرهنگی، صص ۲۶-۴۲.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگه.
- علی‌پور، مصطفی. (۱۳۷۸). ساختار زبان شعر امروز. تهران: فردوس.
- فیض، ملامحسن. (۱۳۵۴). رساله‌ی مشواق (در بیان بعضی اصطلاحات اهل عرفان). با تصحیح و مقابله‌ی حامد ربانی، تهران: کتابخانه‌ی علمیه‌ی حامدی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۴). زیبایی‌شناسی سخن پارسی. ج ۲، معانی. تهران: مرکز.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵). مفاتیح‌العجاز فی شرح گلشن راز. تهران: زوآر.
- محبتی، مهدی. (۱۳۸۶). بدیع نو. تهران: سخن.